

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در احیای دین

استاد راهنما: حجت الاسلام خطیبی

گردآورنده: حسین طهماسبی فر

آبان ۱۴۰۲

موسسه بیان معرفت

چکیده

امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس وظیفه اصلی خود که همان حفظ اسلام است، زحمت فراوانی کشید و غصب حکومت در سقیفه، نتوانست جلوی انجام این وظیفه را بگیرد؛ چون منصب خلافت بخاطر اینکه از طرف خداوند متعال تعیین می شود چیزی نیست که قابل غصب باشد و امام باید در همه حال وظیفه خود را انجام دهد.

پژوهش حاضر با هدف بیان کردن اشتباهات سهوی و غالباً عمدی و کارشکنی دستگاه خلافت و مقابله امیرالمؤمنین علیه السلام با آن ها و ایفای نقش اصلی در امر حفظ اسلام در زمان غصب حکومت، انجام شده است.

برای رسیدن به هدف پژوهش به جمع آوری اطلاعات از مستندات قرآنی و منابع اهل سنت استفاده شده است تا شک و شبهه را برطرف کرده باشیم.

اگر زحمات بی دریغ امیرالمؤمنین علیه السلام و همت ایشان در امر مهم حفظ اسلام نبود، برای ما اسلامی باقی نمی ماند و اگر هم باقی می ماند، اسلامی تحریف شده بود که نه تنها باعث هدایت که موجب گمراهیمان می شد.

واژگان کلیدی

نقش امیرالمؤمنین علیه السلام - حفظ اسلام - حکومت دستگاه خلافت - تغییر اسلام توسط دستگاه خلافت

مقدمه

خداوند متعال ائمه علیهم السلام را برای رهبری مردم انتخاب کرده است تا ائمه علیهم السلام بر مردم حکومت کرده و آن ها را هدایت کنند و شریعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در همه حال بخصوص بعد از رحلت ایشان حفظ و تبلیغ کنند و همه ویژگی های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجز دریافت وحی را دارا هستند.

از آنجا که تمامی مقام های ائمه اطهار علیهم السلام از جانب خداوند تعیین می شود، منصبشان قابل غصب نبوده بلکه فقط یک بخش از آن که همان حکومت کردن بر مردم می باشد، غصب شده است.

ائمه علیهم السلام تلاش خود را برای حفظ و تبلیغ اسلام انجام دادند؛ به طوری که اگر مجاهدت های هر یک از ائمه علیهم السلام پس از وفات رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نبود، اسلامی باقی نمی ماند؛ نه اسلام مکتب اهل بیت علیهم السلام و نه اسلام مکتب خلفاء.

قبل از ورود به بحث خدمات امیرالمؤمنین علیه السلام که در جهت حفظ و احیای اسلام بود، لازم است که ماجرای سقیفه^۱ و اتفاقات پیرامون آن را بازگو کنیم؛ چرا که اینطوری بهتر پی می‌بریم که امام علیه السلام وظیفه خودش می‌داند که اسلام را باید در هر حالتی حفظ کرد و نباید بخاطر غضب حکومت و از دست دادن عزیزترین تکیه‌گاهش، خود را کنار بکشد.

نقشه به حکومت رسیدن خلفاء در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چیده شد که قرآن کریم و کتب تاریخی و تفسیری بیان کننده این مسئله‌اند:

در تاریخ آمده که عمر بن خطاب در زمان جاهلیت به عبادتگاه راهبی پناهنده شد و آن راهب بر اساس اطلاعاتش، بیان داشت که عمر به حکومت می‌رسد و خواست به آنجا حمله نکند؛ لذا عمر مسلمان شد.^۲

قرآن کریم نیز در آیات ۳ و ۴ سوره تحریم، قیام و توطئه ابوبکر و عمر را برای گرفتن حکومت پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به صورت تهدیدگونه بر ملا می‌کند.

آیه بیان می‌دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به دختر عمر فرموده بود که پدرت و ابوبکر برای گرفتن حکومت پس از من قیام می‌کنند و این خبر به ابوبکر و عمر رسید. خود عمر نیز اعتراف کرده که سوره تحریم درباره عایشه و حفصه نازل شده است.^۳

نقشه ابوبکر و عمر برای رسیدن به حکومت هم برای زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هم بعد از زمان حیات ایشان چیده شده بود.

نقشه آن‌ها بعد از حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که سقیفه را شکل داد، این بود که عمر و ابوبکر، عثمان، ابوعبیده جراح و سالم، برای رسیدن به حکومت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم سوگند شدند و قرار خود را در نامه‌ای نوشته و نزد ابوعبیده جراح سپردند؛ بر اساس همین قرار بود که عمر بارها می‌گفت که اگر ابوعبیده و سالم زنده می‌ماندند، حکومت را به آنان می‌دادم ولی فقط عثمان بعد از عمر باقی ماند.

مؤید این نقشه آن است که ابوبکر هنگام مرگش، عثمان را جهت نوشتن وصیت نامه، خبر کرد و در حال نوشتن وصیت نامه، ابوبکر غش کرد و عثمان نوشت که من ابوبکر، عمر بن خطاب را خلیفه قرار دادم. ابوبکر بعد از به هوش آمدن و اطلاع از مضمون وصیت، ضمن خوشحالی، بیان داشت که همین را می‌خواست است^۴؛ این نشان می‌دهد که قراری بین ابوبکر و عمر و عثمان و سالم و ابو عبیده جراح بوده است و عثمان از قبل خبر داشته است.

^۱ بحث کامل در معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۴۴

^۲ سفینه البحار: ج ۲، ص ۲۶۹

^۳ تفسیر الطبری و در المنثور، در تفسیر سوره تحریم

^۴ تاریخ الطبری: ج ۱، ص ۲۱۳۸

عمر هم جووری شورای تعیین خلافت را می‌چیند تا عثمان انتخاب شود؛ چون حتی اگر طلحه و زبیر، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را انتخاب می‌کردند، باز هم عثمان رأی می‌آورد، هر چند طلحه بخاطر تمیمی بودن به عثمان تمایل داشت؛ زیرا سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و عثمان با هم فامیل بودند؛ پس طبق گفته عمر، اگر رأی‌ها مساوی شد، رأی طرفی قبول می‌شود که عبدالرحمن بن عوف در آن سمت باشد که در نهایت عثمان انتخاب شد^۵؛ اینجا معلوم می‌شود که انتخاب عثمان از قبل پیش‌بینی شده بود و هدف عمر بن خطاب هم همین بود.

مؤید دیگر این که عثمان از قبل برای خلافت تعیین شده بود، این است که سعید بن عاص اموی بخاطر وسعت خانه‌اش، زمینی از عمر بن خطاب که در آن زمان خلیفه بود، خواست؛ چون عمر از این بخشش‌ها برای بعضی‌ها داشت. عمر یک قسمت از زمینی را مشخص و به سعید بن عاص داد و سعید بیشتر خواست. عمر گفت: بعد من کسی سرکار می‌آید که خوب نیازت را برآورده می‌کند. سعید صبر کرد تا عثمان که از بستگانش بود سرکار آمد و حاجت سعید را خوب برآورده کرد؛ این نشان می‌دهد که عمر برای زمان بعد از خود نقشه کشیده بود و می‌دانست چه کسی انتخاب می‌شود.

عمر بن خطاب می‌خواست بعد از عثمان، عبدالرحمن بن عوف و سپس معاویه انتخاب شود و دلیل بر این مدعا این است که در سال عام‌الرفاع، عثمان به بیماری مشرف به مرگ مبتلا شد و عثمان مخفیانه، عبدالرحمن بن عوف را بعد از خود انتخاب کرد. عبدالرحمن بن عوف از مخفیانه انتخاب شدنش ناراحت شده و گفت که من عثمان را آشکارا در بین مردم خلیفه کردم و بین آن‌ها اختلاف و دشمنی شدیدی شکل گرفت. عثمان از بیماری خوب شد و عبدالرحمن بن عوف در زمان حکومت عثمان فوت کرد؛ این واقعه نشان می‌دهد که ابوبکر و عمر و عثمان می‌دانستند خلیفه بعدی کیست؛ تلاش عبدالرحمن بن عوف در انتخاب عثمان مانند تلاش عثمان برای تعیین عمر در هنگام وصیت ابوبکر می‌باشد.

دلیل بر این که عمر بن خطاب، معاویه را نیز برای خلافت در نظر داشت، این بود که عمر هر کس از والیانش را که به زندگی شاهانه روی می‌آورد برکنار می‌کرد اما در مورد معاویه این کار را نکرد و هنگام ملاقات با معاویه، با اینکه دستگاه شاهانه معاویه را دید و او را کسری عرب خواند^۶ ولی برکنارش نکرد.

در کل عمر می‌خواست حکومت در دست قریش باشد ولی به بنی هاشم نرسد؛ به عنوان نمونه عمر بن خطاب در پی فوت والی حمص، خواست تا ابن عباس را والی آنجا کند و ابن عباس قبل از تعیین شدنش به عنوان والی حمص خواست تا عمر بن خطاب نظر خود را درباره والی شدن بیان کند و عمر گفت: می‌ترسم بعد از مرگم در حالی که والی باشی، کاری کنی که مردم به سمت شما بنی هاشم بیایند و این نباید صورت بگیرد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردم را به کار می‌گرفت و بنی هاشم را کنار می‌گذاشت؛ این

^۵ انساب الاشراف: ج ۵، ص ۱۹

^۶ الطبقات الكبرى ابن سعد: ج ۵، ص ۲۰-۲۲

^۷ الاستیعاب: ج ۱، ص ۲۵۳؛ الاصابه: ج ۳، ص ۱۳؛ طبقات ابن کثیر: ج ۸، ص ۱۲۰

عباس هم والی شدن را نپذیرفت^۸؛ پس خلفاء نه تنها در زمان خودشان بلکه بعد از خودشان هم نمی‌خواستند حکومت به بنی هاشم برسد.

ادعای عمر بن خطاب در هورد کنار گذاشتن بنی هاشم از حکومت توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

با بررسی کتب سیره و تاریخ مکتب خلفاء، به دست آمد که حرف عمر بن خطاب کاملاً اشتباه و دروغ محض است؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در موارد گوناگون از بنی هاشم در حکومت چه به عنوان والی و چه به عنوان امیر لشکر استفاده می‌کرد. به عنوان نمونه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم، امیر المؤمنین علیه السلام را در سال دهم هجری والی یمن کرد که هم والی بود، هم قاضی، هم امیر لشکر؛ یا در غزوه تبوک، امیر المؤمنین علیه السلام را به جای خودشان والی مدینه قرار داد.^۹ حضرت جعفر علیه السلام را نیز در غزوه مته امیر لشکر قرار داد. حضرت حمزه علیه السلام هم از این موارد است.

فهمیدیم که سه قیفه یک نقشه از قبل برنامه ریزی شده بود؛ حال به بیان اچرای آن توسط عاملینش می‌پردازیم:

امیر المؤمنین علیه السلام در هنگامی که مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، ابوبکر، عمر، عثمان، سالم و ابو عبیده جراح در فکر چجوری انجام دادن نقشه خود بودند که با خبر شدند که انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شده‌اند و این‌ها هم به آنجا رفتند و در آنجا هر کسی سنگ خود را به سینه می‌زد و به فکر قبیله خود بود^{۱۰} و مهاجرین با بیان این که بنی هاشم صاحبان اصلی حکومتند و بعد از حاکم شدنشان مردم به غیر آن‌ها سر نمی‌سپارند، خواستار دادن حکومت به قریش بودند^{۱۱}.

پایه گذاران سقیفه با کمک قبیله قریش و قبیله‌ای به نام اوس که بخاطر دشمنیشان با خزرج که نمی‌خواستند حداقل خزرج به حکومت برسد با ابوبکر بیعت کردند و همچنین با قرار آذوقه رایگان دادن به قبیله بنی اسلم برای بیعت با ابوبکر کمک گرفتند و این قبیله هر کسی را می‌دید از او برای ابوبکر بیعت می‌گرفت. فردای آن روز در مسجد جمع و دوباره با ابوبکر بیعت کردند؛ لذا عمر بیان می‌کند که اگر قبیله بنی اسلم نبود پیروزی در این امر ممکن نبود^{۱۲}.

نامشروع دانستن حکومت ابوبکر توسط حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و بعضی اصحاب

^۸ مروج الذهب: ج ۲، ص ۳۲۲-۳۲۱

^۹ مسند احمد بن حنبل: ج ۱، ص ۱۷۷

^{۱۰} سوره آل عمران، آیه ۱۴۴

^{۱۱} شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۱۸

^{۱۲} تاریخ الطبری: ج ۲، ص ۴۵۸. «ما هو إلا أن رأيت أسلم فایقنت بالنصر».

ظاهراً صحت ندارد؛ زیرا پایه‌گذارن سقیفه از اساس، قانون‌گذاری الهی و حکومت الهی را قبول نداشتند و بیعت نکردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام به معنای عملکرد خلاف قانون نیست؛ بلکه به این معناست که حکومت اسلامی، غصب شده‌است و کودتای سقیفه علیه قانون بود.

دفاع حضرت زهرا سلام الله علیه از امامت و امام خویش و مقابله ایشان با دست‌تگاه خلافت

تا زمان زنده‌بودن حضرت زهرا سلام الله علیه، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بنی هاشم و بعضی از اصحاب از بیعت با ابوبکر امتناع کردند^{۱۳}؛ چون حضرت زهرا سلام الله علیه نزد مسلمانان محترم و عزیز بود.

حمله دستگاه خلافت به خانه حضرت زهرا سلام الله علیه و آتش زدن خانه و سقط فرزند عزیزشان، چیزی جز نفرت مردم، عاید دستگاه خلافت نکرد و به قصد خود که بیعت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، نرسید و در پی آن مردم انصار از بیعت با ابوبکر پشیمان شدند؛ لذا ابوبکر و عمر مجبور به عیادت و عذرخواهی از حضرت زهرا سلام الله علیه شدند.

در ابتدا حضرت زهرا علیه‌السلام دیدن آن‌ها را رد می‌کرد ولی پس از اصرار مکرر ابوبکر و عمر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و راضی کردن ایشان، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حضرت زهرا سلام الله علیه فرمود که آوردن آن دو را ضمانت کرده‌است. حضرت زهرا سلام الله علیه هم اختیاردارش را امیرالمؤمنین می‌دانست و عمر و ابوبکر خدمت حضرت زهرا سلام الله علیه رسیدند. حضرت زهرا سلام الله علیه پشت به آن‌ها کرده و حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که اذیت کردن حضرت زهرا سلام الله علیه مساوی با اذیت خداوند متعال است^{۱۴} را به آن‌ها گوشزد کرد و پس از تأیید این حدیث توسط ابوبکر و عمر، حضرت زهرا سلام الله علیه خدا را شاهد گرفت که عمر و ابوبکر ایشان را اذیت کرده‌است و با آن‌ها حرف نزد تا روز قیامت که پیش خداوند متعال شکایت آن‌ها را ببرد^{۱۵}.

ابوبکر و عمر می‌خواستند با عیادت خود بین مردم شایعه کنند که حضرت زهرا سلام الله علیه از آن‌ها راضی شده‌است. حضرت زهرا سلام الله علیه بین مسلمانان محبوبیت داشت و حرف حضرت علیه‌السلام برایشان مهم بود و از طرفی حضرت زهرا سلام الله علیه می‌بایست مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام را نشان دهد و مأمور به صبر نبود هر چند امیرالمؤمنین علیه‌السلام مأمور به صبر بود و واکنشی برای گرفتن خلافت از خود نشان نداد و موقع بردنش به زور به مسجد واکنشی از خود نشان نداد؛ هرچند می‌توانستند اقدامی انجام دهند که در جنگ جمل و صفین و نهروان شاهدیم؛ لذا حضرت زهرا سلام الله علیه همانند سایر ائمه علیهم‌السلام در حفظ اسلام برای زمان‌های پس از خود تلاش کرد؛ از جمله:

^{۱۳} عبدالله بن سبا: ج ۱، ص ۱۲۵-۱۳۶

^{۱۴} شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۷۳

^{۱۵} الامامة و السياسة: ج ۱، ص ۱۴؛ أعلام النساء: ج ۳، ص ۱۲۱۴

۱- احتجاج با ابوبکر و ایراد خطبه معروفشان در هنگام گرفتن فدک از ایشان توسط ابوبکر

۲- رفتن به خانه انصار با حضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام برای طلب کمک؛ انصار هم با بیان رسم عرب که وقتی حرفی زد پای حرفش هست حتی اگر کشته شود، چه حرفش حق باشد، چه باطل و در مورد بیعت با ابوبکر پشیمان بودند ولی به حساب خودشان جای برگشت نبود.

در کل مقابله حضرت زهرا سلام الله علیه با نگاه خلافت را متزلزل کرد به طوری که ابوبکر در هنگام برگشت از این که به خلیفه فاطمه زهرا سلام الله علیه حمله کرده بود، پشیمان شده بود.^{۱۶}

بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، امیرالمؤمنین علیه السلام پشتوانه خود را از دست داد. افرادی همچون مسیلمه که از زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ادعای پیامبری کرده بود و می خواست که به مدینه حمله کرده و اسلام و اهل بیت علیهم السلام را از بین ببرد و همچنین زنی به نام سجاح، ادعای پیامبری کرد. افرادی هم مرتد شدند؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ اسلام و دفع غائله مرتدین با ابوبکر بیعت کرد و پس از آن بیعت، ابوبکر توانست لشکر اعزام کنند تا در صورت بیعت نکردن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، اسلامی باقی نمی ماند تا به ما برسد.^{۱۷}

از آنجا که وظیفه اصلی ائمه اطهار علیهم السلام حفظ اسلام می باشد که اثرش طولانی است، به بیان اقداماتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از زمان رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا قبل از به حکومت رسیدنشان در رابطه با این وظیفه ایفا کرد و تقابل امیرالمؤمنین علیه السلام با کارهای دستگاه خلافت که باعث تضعیف شدن اسلام شده بود می پردازیم:

۱- جمع آوری قرآن

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر آیه ای که نازل می شد، آن را برای مردم خوانده و هر آنچه در مورد آن آیه بود، برای مردم بیان می فرمود و بی سوادها آیه و معنا و تفسیر و هر چه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمودند را حفظ کرده و سواددارها نیز این موارد را می نوشتند.^{۱۸} این نشان می دهد که در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آموزش و نگارش قرآن با بیان و تفسیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است نه قرآن به تنهایی که البته این بیان هم از جانب خداوند متعال بوده است.^{۱۹}

از زمان ابوبکر کار جدا کردن قرآن از بیان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع شد و عمر به خطاب هم در زمان حکومتش دستور نوشتن تنها قرآن بدون بیان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را داد و فقط

^{۱۶} تاریخ الطبری: ج ۲، ص ۶۱۹

^{۱۷} نهج البلاغه: نامه ۶۲

^{۱۸} مسند احمد بن حنبل: ج ۵، ص ۴۱۰

^{۱۹} رجوع کنید به: القرآن الکریم و روایات المدرستین: ج ۱، بحث مصطلحات قرآنی

صاحبان مصاحف قرآن، تفسیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را داشتند که آن‌ها هم بخاطر ترس از عمر، نمی‌توانستند بیان کنند^{۲۰}؛ زیرا آیاتی در مذمت قریش نازل شده بود که به ضرر آن‌ها بود، همان کسانی که بعدها در زمان خلفاء، فرمانده لشکر یا حاکم شهری شدند؛ مثلاً آیه ۶۰ سوره اسراء که بیان و تفسیر آیه، بنی امیه را شجره ملعونه می‌نامید و آیاتی دیگر که دستگاه خلافت از تفسیر آن‌ها هراس داشت؛ به عنوان نمونه عبدالله بن عمرو عاص را قریش از نوشتن احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز داشت^{۲۱}؛ چون به ضررشان بود. برای همین به فکر جداسازی قرآن از تفسیر آن افتادند.

منع تفاسیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جایی رسید که عمر در روی منبر معنای آیه‌ای را بلد نبود و برای حفظ آبرویش، گفت که آنچه از قرآن می‌دانید عمل کنید.^{۲۲}؛ برای همین ضعفش به کعب الاحبار یهودی و ابن عباس متوسل شد و تفاسیری که به مصلحت حکومتش بود، می‌پذیرفت.

در زمان عثمان، اعتراضات مردمی به دلیل این که مصاحف دارای تفسیر، بنی امیه و دستگاه خلافت را نمایان می‌کرد، زیاد شد؛ لئذ عثمان از روی قرآن بدون تفسیر عمر، شش نسخه نوشت و به شهرهای مکه، بصره، شام، کوفه، اسکندریه فرستاد. یکی را هم در مدینه نگه داشت و قرآن‌های دارای تفسیر صحابه را سوزاند.^{۲۳}

شدت عمل دستگاه خلافت در جدا کردن قرآن از تفسیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جوری بود که صبیغ بن عسل تمیمی که از اشراف بنی تمیم بود، برای فهم و تفسیر قرآن به شهرهایی که در آنجا صحابه بودند می‌رفت. عمر بن خطاب از این قضیه باخبر شد و او را به مدینه کشاند. عمر، صبیغ را چندین بار به شدت به خاطر پرسیدن از معانی و تفاسیر قرآن تنبیه کرد و او را به بصره تبعید کرد و دستور داد که کسی با او در آنجا گفتگو و رفت و آمد نکند. با شفاعت ابوموسی اشعری نزد عمر، صبیغ بخشیده شد؛ هر چند صبیغ بعد از رفتار خشن عمر با او از اشرافیت افتاد^{۲۴}.

نتیجه این شد که مردم در شهرهای مختلف فقط قرآن می‌خوانند بدون آن که تفسیر آیات را بدانند و کسانی که به دنبال دانستن تفسیر قرآن بودند با شدت عمل دستگاه خلافت رو به رو می‌شدند.

دستگاه خلافت با آنکه به شدت با نقل حدیث جلوگیری می‌کرد ولی به کعب الاحبار یهودی و تمیم داری نصرانی که به ظاهر اسلام آوردند، اجازه این کار را داد و این‌ها سخنگوی دستگاه خلافت شدند. دستگاه خلافت هر موقع که از قرآن می‌پرسید این دونفر به خاطر این که تفاسیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد مذلت بنی امیه و دستگاه خلافت نمی‌دانستند و نمی‌گفتند، عقاید تحریف شده تورات و انجیل را

^{۲۰} تذکره الحفاظ: ج ۱، ص ۴-۵؛ سنن دارمی: ج ۱، ص ۸۵

^{۲۱} سنن دارمی: ج ۱، ص ۱۲۵؛ سنن ابی داوود: ج ۲، ص ۱۲۶؛ مسند احمد بن حنبل: ج ۲، ص ۲۰۷، ۱۶۲، ۲۱۶؛ مستدرک حاکم: ج ۱، ص ۱۰۵-۱۰۶

^{۲۲} در المنثور: ج ۶، ص ۳۱۷؛ المستدرک علی الصحیحین: ج ۲، ص ۵۱۴؛ تفسیر الطبری: ج ۳۰، ص ۱۳۸؛ الکامل فی التاریخ ابن

کثیر: ج ۴، ص ۴۷۳؛ الاتقان سیوطی: ج ۱، ص ۱۱۵

^{۲۳} القرآن الکریم و روایات المدرستین: ج ۱، بحث من تاریخ القرآن

^{۲۴} سنن دارمی: ج ۱، ص ۵۴-۵۵؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۴، ص ۲۳۲؛ الاتقان سیوطی: ج ۲، ص ۴؛ تفسیر قرطبی: ج ۱۸، ص ۲۹

در شرح قرآن می‌آورند.^{۲۵} در نتیجه عقایدی باطل همچون عقاید وهابیت مانند دست و پا و چشم و گوش برای خدا در میان مسلمانان زیاد شد.^{۲۶}

پس این قرآنی که ما می‌خوانیم همان قرآنی است که بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد و به خواست خدا متعال ظاهرش از تحریف حفظ شد ولی در آن بیانات و تفاسیر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیامده است.^{۲۷}

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از دفن پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به دست تور ایشان، قرآن را به صورت منظم به همان ترتیبی که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده بود، جمع‌آوری کرد و عقیده صحیح را به جامع برگرداند؛ هر چند که به دستگاه خلافت بخاطر تفسیرها و شأن نزول‌های ضعیفی و ضعیف دستگاه خلافت، آن را پذیرفتند؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تفاسیر قرآن را در زمان حکومتش در ضمن خطبه‌هایش برای مردم بیان می‌کرد.

۲- روشنگری حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تغییر احکام توسط خلفاء و راهنمایی خلفاء به ویژه در احکام قضاوت

خلفاء بخصوص عمر به جای حکم صادر کردن بر اساس دستور خداوند متعال و فرمایشات پیامبرش، از پیش خود اظهار نظر کرده و مردم را به تبعیت از آن وامی‌داشت؛ این کار آنها باعث می‌شد تا دین اسلام که خداوند متعال برای هدایت انسان‌ها فرستاده بود، تحریف شود و احکام آن تغییر کند و مردم گمراه شوند؛ همین فرق بین مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب خلفاء است که اهل بیت علیهم‌السلام از قرآن و سنت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم احکام الهی را بدست می‌آورند نه از اجتهادات شخصی^{۲۸} و در مکتب خلفاء حتی اگر خلفاء در مواردی بر خلاف حکم صریح خدا و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حکم صادر کنند، آن حکم را واجب می‌دانند.^{۲۹}

در ادامه به یک مورد از اجتهادات عمر بن خطاب در مورد عمره تمتع می‌پردازیم:

در اسلام یک عمره مفرده و سه حجّ به نام‌های مفرده، قرآن و تمتع داریم.

^{۲۵} تفصیل آن در درس ۱۶ و ۱۷ همین کتاب

^{۲۶} درس ۳۳-۳۹ همین کتاب رجوع شود

^{۲۷} ثواب الأعمال: ص ۳۰۱؛ بحار الأنوار: ج ۵۲، ص ۱۹۰؛ منتخب الأثر: ص ۴۲۷ «سیأتي على امتي زمان لا يبقى من الإسلام إلا اسمه و لا من القرآن إلا رسمه»

^{۲۸} رجوع کنید به دروس گذشته در جلد چهارم

^{۲۹} مرحوم سید شرف‌الدین این موارد را در کتابی تحت عنوان اجتهاد در مقابل نص، گرد آورده است و در جلد دوم معالم المدرستین، برخی از آنها را ذکر شده است.

حجّ تمتع برای مسلمانان دور از مکه در ماه‌های حجّ است که حجّ و عمره با هم است. مسلمانان در میقات، احرام عمره حجّ تمتع می‌بندند و به مکه می‌روند. مناسک عمره را انجام داده و از احرام خارج می‌شوند و در روز هشتم ذی‌الحجه دوباره برای اعمال حجّ محرم می‌شوند. از آنجا که بین عمره و حجّ همه چیز که حرام شده بود حلال می‌شود حتی همبستر شدن با همسر، این حجّ را حجّ تمتع می‌نامند.

فرق حجّ تمتع و افراد این است که در حجّ افراد، عمره و حجّ با هم انجام نمی‌شود و عمره بعد از حجّ انجام می‌شود و در کلّ سال می‌توان انجام داد.

در زمان جاهلیت، عمره و حجّ جمع نمی‌شد و نمی‌بایست عمره در ماه‌های حجّ انجام شود و انجام دادنش را در ماه‌های حجّ، فسق و گناه می‌دانستند.^{۳۰}

در سال دهم هجرت، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلمّ آماده رفتن به حجّ شد و جمعیتی حدود ۷۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ نفر فراهم شد. موقع رسیدن به وادی عقیق، خداوند متعال به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلمّ دستور داد که عمره همراه حجّ است و برای کسانی که دور از مکه هستند حجّ افراد نیست و این حکم تا روز قیامت باقی است^{۳۱} و اولین کسی هم که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلمّ به او این دستور را ابلاغ کرد، عمر بن خطاب بود.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلمّ به سراقه که از ایشان آموزش مناسک حجّ را خواسته بود، فرمود: خداوند متعال، حجّ را داخل عمره کرد. پس از ورود به مکه، طواف خانه و سعی صفا و مروه را انجام دهید و پس از تقصیر، از احرام بیرون روید.^{۳۲}

پذیرش این حکم برای مردم بخصوص قریش سخت بود؛ لذا پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلمّ آن را ابتدا به عمر و سراقه بیان کردند.

سراقه بیان کرد که این یکی شدن حجّ و عمره همیشگی است یا امسال فقط؛ که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلمّ این حکم را همیشگی و عمره و حج را داخل دانست.^{۳۳}

^{۳۰} صحیح البخاری: کتاب الحجّ وفتح الباری: ج ۴، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ مسند احمد: ج ۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۲ و ۳۳۲ و ۳۳۹؛ السنن الکبریٰ بیهقی: ج ۴، ص ۳۴۵.

«كانوا يرون العمرة في اشهر الحج من افجر الفجور في الارض... ويقولون اذا برء الدبر و عفا الأثر و انسلخ صفر، حلت العمرة لمن اعتمر»

^{۳۱} صحیح البخاری: ج ۱، ص ۱۸۶؛ سنن أبی داود: ج ۲، ص ۱۵۹؛ السنن الکبریٰ بیهقی: ج ۵، ص ۱۳-۱۴. «تانی آت من ربی فقال... و قل عمرة فی حجة فقد دخلت العمرة فی الحج إلى يوم القيامة».

^{۳۲} سنن أبی داود: ج ۱، ص ۱۵۹. «إن الله قد أدخل عليكم في حجكم هذا عمرة فإذا قدمتم فمن تطوف بالبيت و بين الصفا و المروة فقد حلّ»

^{۳۳} صحیح مسلم: ص ۸۸۶-۸۸۸؛ سنن أبی داود: ج ۲، ص ۱۸۲؛ سنن ابن ماجه: ص ۱۰۲۲؛ مسند احمد: ج ۳، ص ۳۲؛ سنن

دارمی: ج ۲، ص ۴۴؛ السنن الکبریٰ بیهقی: ج ۵، ص ۷؛ صحیح البخاری: ج ۴، ص ۱۶۶. «فشک رسول الله اصابعه واحدة فی الاخری و قال: دخلت العمرة فی الحج مرتین، لا، بل لا بد ابد»

بعضی‌ها به طعنه می‌گفتند که وارد منی شویم در حالی که منی از ما می‌چکد و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در چندین جا این حکم جمع شدن عمره با حج و خروج از احرام بعد از عمره و سپس احرام بستن برای حج را به آن‌ها اعلام گوشزد کردند که این دستور خداوند متعال است^{۳۴}.

هیچ حکمی به این مقدار بین پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اصحاب بحث نشد تا کسی این حکم را فراموش نکند و در آن حج فرمودند که هر کس قربانی همراهش نیست باید نیت احرام حج را تبدیل به نیت احرام عمره کند و پس از تقصیر از احرام خارج شود.

بعد از زمان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، این حکم جمع شدن عمره با حج به فراموشی سپرده شد.

عمره تمتع در زمان ابوبکر

ابوبکر به جای حج تمتع، حج مفرده به جا آورد ولی به بقیه مسلمانان کاری نداشت که چجوری حج انجام دهند.

عمره تمتع در زمان عمر بن خطاب

عمر بن خطاب پا را فراتر گذاشت و دستور انجام عمره در ماه‌های غیر حج را داد. این حکم عمر چنان ناگهانی بود که ابوموسی اشعری، در هنگام آموزش مناسک حج به حجاج و اطلاع از حکم عمر، از حجاج خواست که از اعمالی که گفته دست بردارند و منتظر عمر بمانند. عمر بیان آیه ۱۹۶ سوره بقره گفت: حج و عمره را باید جدا کنید و عمره را در ماه‌های غیر حج انجام دهید. امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از شنیدن این حرف عمر، فرمود: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمره و حج را با هم جمع کرده است. عمر بن خطاب با شنیدن فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، نتوانست چیزی بگوید؛ چون حرف منطقی بود و ممکن بود بقیه اعتراض کنند؛ لذا عمر با نشان دادن شدت عمل، عمره حج تمتع که در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حلال بود را حرام و انجام دهنده آن را مجازات کرد^{۳۵}؛ از این کار عمر معلوم می‌شود که حکم جدا کردن عمره از حج، از اجتهادات شخصی خودش است و احادیثی هم که در مورد دستور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به انجام حج مفرده و بدون عمره است، مجعول است؛ لذا حکم همراه بودن عمره با حج در زمان عمر به دلیل خشن بودنش به فراموشی سپرده شد.

عمره تمتع در زمان عثمان

عثمان به دلیل اعتراضات زیاد مردم علیه او، سختی و شدت خلیفه دوم را نداشت و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از این فرصت استفاده کرد و در موقعیت‌های مختلف، حکم صحیح عمره حج تمتع را بیان می‌کرد؛ به عنوان نمونه عثمان و گروهی از عمره تمتع صحبت می‌کردند که عثمان عمره را در ماه‌های حج

^{۳۴} صحیح مسلم: ص ۸۸۴؛ السنن الکبری بیهقی: ج ۴، ص ۳۵۶؛ «قالوا: یا رسول الله! یروح إلی منی و ذکره یقطر منیا؟ قال: نعم».

^{۳۵} بدایة‌المجتهد: ج ۱، ص ۳۴۶؛ زاد‌المعاد: ج ۲، ص ۲۰۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۳، ص ۱۶۷؛ مغنی ابن قدامة: ج ۷، ص ۵۲۷؛ محلی ابن حزم: ج ۷، ص ۱۰۷. «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و أنا انهی عنهما و اعاقب علیهما: متعة الحج و متعة النساء».

منع کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از این کار عثمان با خبر شد و دلیل نهی کردن سنتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گذاشت و عبادتی که خداوند متعال در قرآن اجازه داد، را از عثمان پرسید و عثمان بیان کرد که یک نظری داده است. سپس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جلو همه احرام عمره حج تمتع بست و بر طبق دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عمره و حج را با هم جمع کرد^{۳۶}.

و همچنین در روایات دیگر می بینیم که با وجود این که عثمان حکم حج تمتع و جمع بستن عمره و حج را می دانست و با چشم دیده بود، باز هم از این حکم نهی می کرد و بهانه ترس را می آورد^{۳۷}.

روشنگری ها و موضعگیری های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سبب شد که حتی بعد از شهادت ایشان و در زمان حکومت معاویه، بعضی افراد جرأت بیان و عمل به جمع بین عمره و حج شوند که یکی از آنها سعد بن ابی وقاص است^{۳۸}. یا زمانی که معاویه می خواست از اصحاب جهت جدا بودن عمره و حج اقرار بگیرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جمع عمره و حج نهی کرده است که اصحاب بیان داشتند نه اینچنین نبوده است.

روایاتی از زبان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حکم جدا بودن عمره و حج

کذب این روایات آشکار است؛ زیرا از کتب حدیثی مکتب خلفاء آورديم که چقدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسأله حکم جمع عمره با حج با عثمان درگیر بود که به عنوان نمونه مواردی بیان شد.

تلاش ها و روشنگری ها و درگیری ها ای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفاء سه بیب شد تا حکم اسلامی به جامعه اسلامی برگردد و حکم تحریف شده برای مسلمانان آتش کار گردد و پیروانان مکتب خلفاء بخصوص وهابیت، عمره را با حج تمتع جمع کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام علاوه بر آنکه در مقابل خلفاء در بیان حکم صحیح حج تمتع، احکام صحیح دیگری را نیز در طول حکومت خلفاء بیان داشت و آن ها را راهنمایی می کرد و مردم را از اشتباهات خلفاء نجات می داد تا آنجا که عمره را بن خط اب اعتراف می کند که اگر علی علیه السلام نبود، عمره را که می شد^{۳۹}؛ به عنوان نمونه زن زناکار دیوانه ای را به دستور عمره برای سنگسار کردن می بردند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با بیان فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که هر فرم و ده بد دیوانه حکمی ندارد، زن دیوانه را آزاد ساخت.^{۴۰}

^{۳۶} مسند احمد: ج ۱، ص ۹۲

^{۳۷} صحیح مسلم: ص ۸۹۶؛ مسند احمد: ج ۱، ص ۹۷؛ السنن الكبرى بیهقی: ج ۵، ص ۲۲

^{۳۸} الموطأ: ج ۱، ص ۳۴۴؛ سنن النسائی: ج ۲، ص ۱۵؛ سنن الترمذی: ج ۴، ص ۳۸؛ السنن الكبرى بیهقی: ج ۵، ص ۱۷؛ صحیح مسلم: ص ۸۹۸؛ تاریخ ابن

کثیر: ج ۵، ص ۱۲۷ و ۱۳۵

^{۳۹} شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱، ص ۱۸؛ ینابیع الموده قندوزی: ج ۱، ص ۲۱۶ و ج ۳، ص ۱۴۶

^{۴۰} مسند احمد: ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۵۴؛ المستدرک علی الصحیحین: ج ۴، ص ۳۸۹؛ سنن ابی داوود: ج ۴، ص ۱۳۹-۱۴۰

۳-تبلیغ اسلام صحیح

دستگاه خلافت بخاطر رسیدن به اهداف خود چهره زشتی از اسلام ساخته بود که در ادامه آن کارها را بازگو کرده و تقابل امیرالمؤمنین علیه السلام را ذیل کارهای خلفاء بیان می کنیم.

۱- افرادی که جریان غدیر و انتخاب علی علیه السلام را به عنوان وصی پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می دانستند، زیر بار بیعت با ابوبکر نرفتند؛ مثل مالک بن نویره که عامل جمع آوری زکات از جانب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود، به حکومت ابوبکر اعتراض کرده و صدقات واجب را برای او نفرستاد. ابوبکر هم خالد بن ولید را برای جنگ با مالک فرستاد و پس از امان دادن از روی فریب، مالک را کشت و با زن مالک همبستر شد و زن ها را اسیر کرده و با غنایم برگشت.^{۴۱}

همچنین کارگزار ابوبکر در یمن به زور بچه شتری را از یک جوان به عنوان زکات گرفت و رئیس قبیله پس از اصرار جوان، بچه شتر را به صاحبش برگرداند و این خبر به ابوبکر رسید، او هم لشکری به آنجا فرستاد. قبایل یمن شورش کرده و در پی آن شهر دبا هم شورش کرده و والی ابوبکر را اخراج کردند. مردم دبا پس از محاصره شدنشان، خواستار صلح و دادن زکات به دستگاه خلافت شدند ولی دستگاه خلافت نپذیرفت و آن ها را باطل و خود را حق دانست و بیان کرد که هر حکمی داد باید بپذیرند. مردم به ناچار پذیرفتند و بعد از دستور دادن دستگاه خلافت به خروج مردم بدون سلاح از شهر، لشکریان وارد شهر شدند و همه بزرگان را گردن زدند و غنایم و زن ها و کودکان به عنوان اسیر را پیش ابوبکر فرستادند. دستگاه خلافت همین خشونت را با قبیله کنده انجام داد.^{۴۲}

از این موارد در حکومت ابوبکر زیاد است و فرقی بین مسلمان و مرتد قائل نبود و مثل زمان عرب جاهلیت بود که هر وقت در جنگ پیروز می شدند، مردم را به بردگی و اموال را به عنوان غنایم می گرفتند.

دستگاه خلافت همین شیوه برخورد را در مورد جنگ با غیر مسلمانان انجام داد و ثروت زیادی در مرکز حکومت جمع شد.

این شیوه برخورد مطابق با احکام اسلام نبود و این نگاه بوجود آمد که اسلام با زور شمشیر پیشرفت کرده و این گونه جنگ و کشتار و غارت و اسیر گرفتن منطبق با احکام اسلام است و از اسلام زده شدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تلاش زیادی کردند که آن اسلامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورده بود تجلی یابد و با کارهای دستگاه خلافت که باعث زده شدن مردم از اسلام شده بود، مقابله کند که مصداق آن در جنگ جمل بود که نشان داد که اسلام واقعی چیست و تهمت وارده را دفع کرد.

^{۴۱} رجوع کنید به: عبدالله بن سبا: ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۷

^{۴۲} شرح بیشتر: عبدالله بن سبا: ج ۱، ص ۱۸۵-۲۳۷ و ج ۲، ص ۵۱-۷۷

۲- خلفاء از نشر حدیث پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جلوگیری کردند^{۴۳} که باعث شد مردم جزئیات و تفصیلات احکام اسلام را که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیان فرموده بود ندانند؛ چون در قرآن فقط کلیات آمده است^{۴۴}؛ علت این کار دستگاه خلافت این بود که بیشتر کارهایش، مخالف با احکام اسلام و سنت پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود و خواست که مردم با این احکام آشنا نشوند تا مورد اعتراض قرار نگیرند.

ابوبکر به اصحاب دستور داد که از نقل روایاتی که مردم در آن اختلاف می‌کنند بپرهیزند و قرآن را کافی دانست.^{۴۵}

عمر بن خطاب علاوه بر جلوگیری از نوشتن و نقل حدیث، احادیث نوشته شده توسط اصحاب را جمع‌آوری کرده و آن‌ها را سوزاند^{۴۶}. همچنین اصحاب پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را که در شهرهای مختلف به نقل روایت مشغول بودند، جمع کرد و به آن‌ها گفت که چه احادیثی را باید بنویسند و چه را ننویسند و آن‌ها را تا آخر عمرش پیش خود نگه داشت^{۴۷}، بعضی‌ها را هم زندانی کرد.^{۴۸}

عثمان همچون ابوبکر و عمر عمل کرد و احادیثی که در زمان آن دو نقل می‌شد، حق نقل آن‌ها را داد؛ مؤید این مطلب آن است که ابوذری در ایام حج، مشغول جواب دادن سؤالات مردم بود و عثمان از این امر با خبر شده و او را به شام تبعید کرد ولی در آنجا هم ابوذری به نقل روایات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ادامه داد و معاویه مردم را از همنشینی با او برحذر داشت و ابوذری با نادیده گرفتن دستور معاویه، روایات مخالف حکومت عثمان و معاویه را بیان می‌کرد؛ لذا معاویه مجبور شد او را به مدینه برگرداند و پس از جر و بحث شدید با عثمان، ابوذری به ربیذه تبعید شد و در همان‌جا از دنیا رفت.^{۴۹}

از علل دیگر جلوگیری دستگاه خلافت از منع نشر حدیث این بود که از نشر فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جلوگیری کند؛ چون قریش از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به دلیل کشتن بسیاری از سرانش کینه داشت و همچنین پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چه در بیانات خود و چه در تفسیر و تأویل قرآن، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را وصی و جانشین خود اعلام کرده بود و این مانعی برای به حکومت رسیدن قریش بود.

^{۴۳} معالم المدرستین: ج ۲، ص ۴۱-۴۷

^{۴۴} سوره نحل، آیه ۴۴

^{۴۵} تذکره الحفاظ: ج ۱، ص ۱-۲. «إنکم تحدثون عن رسول الله احادیث تختلفون فیها الناس بعدکم اشدّ اختلافاً فلاتحدثوا عن رسول الله شیئاً فمن سألكم فقولوا بیننا و بینکم کتاب الله، فاستحلّوا حلاله و حرّموا حرامه».

^{۴۶} الطبقات الکبری ابن سعد: ج ۵، ص ۱۴۰. «إنّ الاحادیث کثرت علی عهد عمر بن الخطاب فانشد الناس ان یأتوه بها فلما أتوه امر بتحریقها».

^{۴۷} کنز العمال: ج ۵، ص ۲۳۹. «ما هذه الاحادیث الّتی افشیتم عن رسول الله فی الافاق؟ قالوا: تنهانا؟ قال: لا. اقموا عدی لا والله لاتفارقونی ما عشت فنحن أعلم ما نأخذ منکم ونردّ علیکم، فما فارقه حتی مات».

^{۴۸} تذکره الحفاظ: ج ۱، ص ۷. «اکثرتم الحدیث عن رسول الله».

^{۴۹} سنن دارمی: ج ۱ ص ۱۳۶-۱۳۷؛ الطبقات الکبری ابن سعد: ج ۲ ص ۳۵۴؛ صحیح البخاری: ج ۱، ص ۱۶۱.

در نتیجه سیاست دستگاه خلافت، هیچکسی حق نقل حدیث نداشت و با مردن صحابه، احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم از بین می‌رفت و معاویه برای توجیه این کار دستگاه خلافت، احادیثی از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این مضمون که ایشان از نوشتن و نقل آن جلوگیری کرده است، جعل کرد؛ به عنوان نمونه از ابوهریره روایت شده که در حال نوشتن حدیث، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را از این کار نهی کرده و فرموده که فقط به قرآن اتکاء کند؛ دلیل جعلی بودن این روایت آن است که ابوهریره اصلاً سواد نداشته است که بخواهد حدیث بنویسد.^{۵۰}

بدین ترتیب دستگاه خلافت توانست سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مدینه و در سینه‌ها حبس کند مگر آنچه که به صلاح حکومت خود می‌دانست و در صورت تداوم این وضعیت چیزی از عقاید و احکام واقعی اسلام باقی نمی‌ماند.

امیرالمؤمنین علیه السلام با آزاد گذاشتن صحابه در نقل و نشر احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، معارف اسلام واقعی را به جامعه برگرداند و اسلام حفظ و تبلیغ شد.

۳- دستگاه خلافت از نشر حدیث جلوگیری کرد ولی به کعب الاحبار یهودی و تمیم داری نصرانی که به ظاهر اسلام آورده بودند، اجازه تفسیر قرآن را داد و چون این دو نفر با احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آشنا نبودند، عقاید باطل و منحرفی را وارد دین اسلام کردند؛ بدین ترتیب عقاید باطل در میان مسلمانان رواج یافته و عقاید قرآنی تحریف شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام با بیان احکام و عقاید صحیح، معارف اسلام واقعی را به جامعه برگرداند و اسلام حفظ و تبلیغ شد.

۴- فعالیت‌های اقتصادی

بخاطر بیعت نکردن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و بنی هاشم و عده‌ای از مسلمانان با ابوبکر و دور کردن مردم از اهل بیت علیهم السلام، دستگاه خلافت، اهل بیت علیهم السلام را با کارهایی تحت فشار اقتصادی قرار داد از جمله:

۱- فدک را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا سلام الله علیها بخشیده بود از ایشان گرفت؛ در حالی که این کار با افرادی همچون عایشه، حفصه، ابوبکر، عمر و بعضی صحابه که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم املاکی دریافت کرده بودند، صورت نگرفت و حتی از آن‌ها شاهد خواسته نشد؛ برخلاف فدک که علاوه بر شاهد خواستن، دلایل حضرت زهرا سلام الله علیها را نیز رد کرد.

^{۵۰} مسند احمد: ج ۵، ص ۱۸۲؛ سنن ابی داود: ج ۳، ص ۳۱۹. «کتا قعودا نکتب ما نسمع من النبی، فخرج علينا، فقال: ما هذا تکتبون؟ فقلنا ما نسمع منك. فقال: أکتبوا مع الله... اکتبوا کتاب الله امحضوا کتاب الله. فقال: فجمعنا ما کتبنا فی صعيد واحد ثم احرقناه بالنار».

۲- حضرت زهرا سلام الله علیها را از ارث محروم و حدیثی جعلی به این مضمون که پیامبران علیهم السلام از خود ارث بجا نمی گذارند، جعل کرد.

۳- خمس را که حق اهل بیت علیهم السلام و از احکام اسلامی بود، حذف کرد.^{۵۱}

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، نقشه دستگاه خلافت که مشکلات اقتصادی حادی بوجود آوردند و در اخیاری کرد؛ ایشان چاه ای در زمین های حاصلخیز مدینه که دارای آب زیرزمینی با سطح بالا بودند، احداث کرد و با آنها آب های زمین و احداث نخلستان و مزارع پرداخت و آنها را وقف علویان و اهل بیت علیهم السلام کرد و آنها علیهم السلام از درآمد آنها در تبلیغ اسلام و کمک به مستمندان و موالی استفاده کردند.

۵- شکستن نظام طبقاتی

عمر بن خطاب بر اساس عادت زمان جاهلیت، جامعه اسلامی را برخلاف قرآن و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که قائل به تساوی بود، طبقاتی کرد. عمر، عرب را بر غیر عرب و از میان عرب، قریش را بر همه برتری داد. هیچ غیر عربی حق سکونت در مدینه را نداشت مگر آن کسانی که عمر به آنها نیاز داشت یا از زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه سکونت داشتند. غیر عرب از عرب و عرب از قریش نمی بایست زن بگیرد. امیران لشکر از قریش انتخاب می شد تا آنجا که شورای انتخاب خلیفه بعد از عمر، همگی از قریش بودند. او شهرهایی ساخت تا عربها را در آن سکونت دهد ولی قریش را با دادن زمین به آنها در مدینه نگه داشت و افراد مطمئن از قریش را حاکم ولایات قرار می داد.^{۵۲}

بدین ترتیب کسانی که مسلمان می شدند، فکر می کردند که جامعه اسلامی هم مثل جامعه خودشان طبقاتی است.

بر خلاف ابوبکر و عمر که سعی در حفظ ظواهر و عدم زندگی تجملی داشتند و از تشکیل حکومت اشرافی توسط کارگزاران خود جلوگیری می کنند (به جز معاویه که بیان شد)، عثمان خویشان اموی را سرکار آورد که افرادی فاسد و راحت طلبی بودند و آزار دادن مردم برایشان عادی بود. بعضی از این افراد حتی مورد نفرت قرآن و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده بودند؛ مانند عبدالله بن ابی سرح که مرتد شد و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بست و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خون او را مباح دانست؛ حتی اگر به دیوار کعبه چسبیده باشد ولی با امان گرفتن عثمان دوباره به ظاهر اسلام آورد.

یا اینکه عثمان، ولید بن عقبه را والی کوفه قرار داد که قرآن کریم او را فاسد معرفی کرده است.^{۵۳} شراب خواری به صورت علنی و دزدی از بیت المال از کارهای متعارف و عادی ولید بود. عثمان

^{۵۱} معالم المدرستین: ج ۲، ص ۱۳۰-۱۶۷

^{۵۲} معالم المدرستین: ج ۲، ص ۴۵-۴۶؛ کنز العمال: ج ۵، ص ۲۳۹، ح ۴۸۶۵

^{۵۳} سوره حجرات، آیه ۶

به جای توبیخ، او را به حال خودش گذاشته بود و اگر کسی بخاطر کارهای خلاف ولید چیزی به ولید می‌گفت، عثمان آن طرف را توبیخ می‌کرد نه ولید را؛ به عنوان نمونه روزی ولید با حالت مستی به نماز صبح ایستاد و چهار رکعت نماز خواند و به جای حمد و سوره، شعر خواند. در آن حال ولید، مردم مهر حکومتی را از انگشتش برداشتند و او نفهمید و مردم آن را به عنوان نشانه شراب خواری ولید پیش عثمان بردند ولی عثمان از این کار مردم عصبانی شده و آن‌ها را طرد کرد^{۵۴}؛ لذا هیچکس بخاطر ترس از عثمان، اقدام به شلاق زدن ولید بخاطر شراب خوردن نکرد جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام که حد را بر ولید جاری کرد و ترسی از این کار نداشت.^{۵۵}

مردم از ظلم و فساد عثمان و کارگزارانش به ستوه آمده و علیه او شورش کردند و اصحاب پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مثل طلحه و زبیر رهبر این شورش شدند. مسلمانان کوفه، مصر و بصره بعد از مراسم حج تصمیم گرفتند که عثمان را یا عزل و یا بکشند؛ لذا مدینه را محاصره کردند.

دفاع امیرالمؤمنین علیه‌السلام از عثمان

عثمان برای آرام و پراکنده کردن مسلمانان خشمگین افرادی را فرستاد ولی هیچکدام نتوانستند مسلمانان خشمگین را آرام کنند؛ لذا به دنبال حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستاد و به حضرت علیه‌السلام گفت: به مسلمانان خشمگین بگو که بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمل می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام از عثمان عهد گرفت که به آنچه به نفع مردم خشمگین ضمانت می‌کند، عمل کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام با تلاش زیاد مردم خشمگین را راضی کرده و خود ضامن شد. بزرگان مردم همراه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد عثمان رفته و پس از بستن قرارداد به مصر بازگشتند. مردم در بین راه متوجه عهدشکنی عثمان شدند؛ لذا برگشتند و خانه عثمان را محاصره کردند و عایشه و طلحه و زبیر تشویق به قتل عثمان می‌کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حسنین علیه‌السلام را به نگهداری خانه عثمان گماشت و شورشیان مجبور شدند از دیوار بالا روند تا عثمان را بکشند.

طلحه آب را به عثمان بست و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به وسیله حسنین علیه‌السلام برای عثمان آب فرستاد. همچنین طلحه برای جمع آوری مردم بر علیه عثمان، کلیدهای بیت‌المال را دزدید تا مردم را با پول دور خود جمع کند و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از اطلاع از این قضیه، در بیت‌المال را شکست و مردم پس از گرفتن سهم خود از بیت‌المال پراکنده شدند.

عایشه هم که از مخالفان عثمان شده بود، فعالیت زیادی بر علیه عثمان انجام داد و در هر جایی مردم را علیه عثمان می‌شوراند و خواهان خلیفه شدن طلحه بود؛ به طوری که در زمان محاصره عثمان، نزد عبدالله

^{۵۴} انساب الاشراف: ج ۵ ص ۳۶؛ کنز العمال: ج ۷ ص ۵۴؛ تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۴۷؛ المستدرک علی

الصحيحين: ج ۳ ص ۱۳

^{۵۵} الاغانی: ج ۴ ص ۱۷۸؛ انساب الاشراف: ج ۵ ص ۳۳؛ مروج الذهب مسعودی: ج ۲ ص ۳۳۶

بن عباس که امیرالحاج بود، رفته و با بیان اینکه طلحه مانند ابوبکر عمل می‌کند، خواستار انتخاب طلحه شد و خواست که به عثمان کاری نداشته باشد تا کشته شود. عبدالله بن عباس بیان داشت که بعد از عثمان کسی جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلیفه نمی‌شود.^{۵۶}

پس از پایان حج، عایشه از خبر کشته شدن عثمان، خوشحال شد و گمان برد که مردم با طلحه بیعت کرده‌اند ولی پس از اطلاع از بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به سختی ناراحت شد و پس از آن بر ضد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اقدام کرد و جنگ جمل را راه انداخت.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام ضمن شکستن این نظام طبقه‌ای و از بین بردن امتیازات مذکور، باعث برپایی جنگ جمل و صفین شد.

۶- نفی حجیت سیره خلفاء

دستگاه خلافت در کنار قرآن و سیره پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اجتهاد و رأی خود را در احکام الهی، اعمال و احکام الهی را تغییر داد و مسلمانان هم بخاطر زور و تهدید یا مال و مقام از او پیروی می‌کردند؛ به طوری که افرادی که قبل از اسلام در فشار اقتصادی و معیشتی شدیدی بودند دستگاه خلافت آن‌ها را به جایگاه‌های بالایی رساند و آن‌ها را سیر ننگه می‌داشت؛ به جایی رسید که حدیث پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در برابر سخن دستگاه خلافت بی‌تأثیر شد که نمونه آن در بحث عمره حج تمتع گذشت که عمر بن خطاب به زور نظر خود را اعمال کرد که این باعث شده تا به امروز بعضی از پیروان مکتب خلفاء، عمره را با حج به جا نیاورند. عمر به جایی رسید که بعد از خداوند، خود را از بقیه بالاتر می‌دانست^{۵۷}؛ لذا هر چه او می‌گفت جزء قانون اسلام و سنت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌شد و در تعیین خلیفه بعد از عمر بن خطاب هم، با کسی بیعت شد که به سیره شیخین پایبند باشد.

اجتهاد و اعمال نظر شخصی، جزء دین و سنت شدن از خود تحریف بدتر است؛ چون اگر حاکمی حکمی را که بر خلاف سنت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، به اجبار به مردم تحمیل کند بعد از آن حاکم، حکم باطل او هم از بین می‌رود؛ چون مردم می‌دانند حکمش باطل است ولی اگر جزء دین و سنت حساب شود، حکم فراموش و حکم حاکم جای آن را می‌گیرد که چنین فاجعه‌ای در مورد اجتهاد و اعمال نظر شخصی دستگاه خلافت در احکام رخ داد و جزء دین و سنت شد و احکام قبلی به کلی فراموش شد؛ بدتر اینکه خلفای بعد از خلفای ثلاثه، این اعمال و سنت آن‌ها را تأیید و تثبیت می‌کردند؛ به عنوان نمونه

^{۵۶} تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۷۷؛ تاریخ ابن‌اعثم: ج ۱ ص ۱۵۵؛ الکامل فی التاریخ ابن‌اثیر: ج ۳ ص ۸۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۲ ص ۷۷

^{۵۷} تاریخ الطبری: ج ۱ ص ۲۷۶۴، بنگرید بخش سیره عمر

معاویه حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جعل کرد که مردم را به پیروی از سنت خلفاء امر می کرد^{۵۸} و سنت خلفای ثلاثه، مدرک شرع اسلام شد.

بدین ترتیب اعمال خلفاء جزء سنت و عقاید شد و باید انجام می شد حتی اگر در مقابل سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد و جمعی از مسلمانان، خلفای ثلاثه و صحابه بعد از آنها را قانونگذار قرار دادند؛ در نتیجه احکام تغییر یافته توسط دستگاه خلافت جای احکام اسلامی را گرفت و بسیاری از آنها هنوز هم باقی است.

مواردی از احکام تغییر یافته ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلیفه شدند به تصحیح تمامی آنها قادر نیست و از این امر شکایت می کند:

۱- تغییر مقام ابراهیم: سنگی که حضرت ابراهیم علیه السلام برای ساختن بالای دیوار خانه کعبه، روی آن رفت و به قدرت الهی جای پای ایشان روی سنگ باقی ماند، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک به خانه کعبه بود ولی عمر بن خطاب آن را به جای الان تغییر مکان داد.

۲- غصب فدک: این مورد در فعالیت های اقتصادی بیان شد.^{۵۹}

۳- تغییر پیمان نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: دستگاه خلافت، پیمان نامه معین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای زکات را تغییر داد.

۴- تصرف خانه جعفر علیه السلام (پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم) و ضمیمه کردنش به مسجد النبی: خانه را به زور از وارثان جعفر گرفته و به مسجد ضمیمه کردند.

۵- قضاوت های ناعادلانه: تصرف منصب قضاوت توسط دستگاه خلافت و آشنا نبودن با احکام الهی، باعث شد در بسیاری از موارد خلاف حق قضاوت کند؛ هرچند امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی موارد دخالت کرده و حکم واقعی الهی را بازگو می کرد ولی در بسیاری از موارد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضور نداشته و حکم ظالمانه ای صادر می شد.

۶- ازدواج های باطل: جنگ های ابوبکر با کسانی که با او بیعت نکرده و در نتیجه از نگاه ابوبکر مرتد شدند؛ باعث شد که بسیاری از زن هایی که شوهرشان را گردن زده و به مسلمانان فروخته یا بخشیده بود، به ازدواج های باطل درآیند و فرزندان نامشروع از این ازدواج ها شکل گیرد.

^{۵۸} مسند احمد: ج ۴، ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ سنن دارمی: ج ۱، ص ۴۴-۴۵. «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهدیین». میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۴۱۳ و ۶۰۷؛ لسان المیزان: ج ۲، ص ۵۸۸. «مَثَلُ اصْحَابِي كَالنَّجْمِ، بَايَهُمْ اِقْتَدَيْتُمْ اِهْدَيْتُمْ».

^{۵۹} همچنین رجوع کنید به کتاب سقیفه از دیگر آثار مؤلف

۷- تغییر سهم بیت‌المال: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تمام غنایم به دست آمده را همان وقت به طور مساوی بین مسلمانان تقسیم می‌کرد ولی عمر بن خطاب یک طبقه‌بندی ایجاد کرد که به یکی ۲۰۰ درهم و به یکی ۱۲۰۰۰ درهم می‌داد.^{۶۰}

۸- تغییر مسجد پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: دستگاه خلافت، قسمت‌هایی به مسجد اضافه کرد و درهایی که در زمان پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باز بود بسته و درهایی که بسته بودند را باز کرد.

۹- مسح بر خفین: عمر بن خطاب چه در محل سکونت و چه در سفر، مسح بر روی کفش را در وضو تشریح کرد.

۱۰- برداشتن حدّ نبیذ: با این توجیه که حدّ مخصوص نوشیدن خمر است، نه نبیذ.

۱۱- حرام کردن متعه نساء و متعه حج: در بحث تبلیغ اسلام صحیح بیان شد.

۱۲- کم کردن تکبیر نماز میّت: عمر بن خطاب نماز میّت پنج تکبیره زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را چهار تکبیره کرد.

۱۳- بلند نخواندن و یا اصلاً نخواندن بسم الله الرحمن الرحیم: پیروان مکتب خلفاء بسم الله الرحمن الرحیم نماز را آهسته می‌خوانند و بعضی نمی‌خوانند؛ چون معاویه در حمد و سوره نماز جماعتی که با صحابه در مسجد پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اقامه کرد، بسم الله الرحمن الرحیم را نخواند و این باعث شد که پیروان مکتب خلفاء تا الان بسم الله الرحمن الرحیم را نخوانند.

۱۴- تغییر حکم طلاق: حکم صحیح سه طلاق در شرع اسلام این است که زن در سه مجلس و با شرط دوبار برگشت مرد به زن خود و نزدیکی با او، طلاق داده شود ولی در مکتب خلفاء، زن پس از سه بار طلاق گفتن شوهر در یک مجلس بر مردش حرام می‌شود.

۱۵- تغییر در حکم صدقات: دستگاه خلافت غیر از گندم، جو، خرما، کشمش، گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره، اسب را هم از چیزهایی می‌دانستند که زکات به آن تعلق می‌گیرد بر خلاف سیره پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۱۶- با جماعت خواندن نماز مستحبی: مکتب خلفاء در ماه رمضان، نماز مستحبی را به جماعت می‌خوانند در حالی که این بدعت است و آن را عمر بن خطاب ایجاد کرده است.^{۶۱}

بدین ترتیب بخش عظیمی از مسلمانان تا الان به احکام به دست آمده از اجتهاد خلفاء پایبندند و سیره خلفاء در کنار قرآن و سنت پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، مدرک احکام اسلامی قرار گرفت.

^{۶۰} همچنین رجوع کنید به جلد سوم کتاب نقش ائمه علیهم السلام، درس ۲۸

^{۶۱} روضه کافی: ص ۵۸-۶۳؛ تاریخ الخلفاء سیوطی: ص ۱۳۶

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن شرط عمل نکردن به سیره شایسته یخین در زمان پذیرش حکومت و عمل نکردن به آن در زمان حکومت و به اقتضای آن می‌توانست سیره شیخین را حداقل به رای برخی از مسلمانان از حجیت و مدرک بودن بیندازد اما مسلمانان بدانند که مدرک احکام اسلامی فقط قرآن و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است نه سیره خلفاء.

۷- پاسخگویی به سؤالات علمای اهل کتاب

پس از گسترش اسلام، دانشمندان یهودی و مسیحی در پی شناسایی اسلام و پیام آور و جانشینانش شدند؛ لذا به دستگاه خلافت مراجعه کرده و او هم تخصصی در اسلام نداشت و عاجز به جواب دادن به سؤالات علمی آنها بود؛ پس به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه کرده و حضرت علیه السلام پاسخ آنها را می‌داد.

نتیجه‌گیری

با بررسی صورت گرفته بدست آمد که اگر تلاش بی دریغ امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌بود هیچ نشانی از اسلام باقی نمی‌ماند و به ما نمی‌رسید؛ نه مکتب اهل بیت علیهم السلام و نه مکتب تحریف شده خلفاء و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، این نقش اصلی خودشان را که همان حفظ اسلام است حتی در زمان غضب حکومت و حکومت کردن خلفاء رها نکرد و هر کاری که به مصلحت اسلام بود انجام می‌داد؛ حتی اگر با این کار جان خودش و عزیزانش به خطر افتد؛ لذا ما مدیون امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم که اسلام واقعی را به ما رساند و باعث رستگاریمان شد.

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱- الاتقان، سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، متوفای ۹۱۱ هجری قمری

۲- الاستیعاب، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، متوفای ۴۶۳ هجری قمری

۳- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین بن محمد، متوفای ۳۵۶ هجری قمری

۴- الامامة و السياسة، ابن قتیبہ دینوری، متوفای ۲۷۶ هجری قمری

۵- انساب الاشراف، بلاذری، احمد بن یحیی، متوفای ۲۷۹ هجری قمری

۶- بحار الأنوار، علامه مجلسی، محمد باقر، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری

- ۷- بداية المجتهد، ابن رشد، محمد بن احمد بن محمد بن رشد، متوفای ۵۹۵ هجری قمری
- ۸- تاریخ ابن اعثم، احمد بن اعثم بن نذیر بن حباب بن کعب ازدی کوفی، متوفای بعد از سال ۳۲۰ هجری قمری
- ۹- تاریخ الخلفاء، سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، متوفای ۹۱۱ هجری قمری
- ۱۰- تاریخ الطبری، طبری، محمد بن جریر طبری، متوفای ۳۱۰ هجری قمری
- ۱۱- تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، متوفای ۲۸۴ یا ۲۹۲ هجری قمری
- ۱۲- تذکره الحفاظ، ذهبی، محمد بن احمد، متوفای ۷۴۸ هجری قمری
- ۱۳- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، متوفای ۷۷۴ هجری قمری
- ۱۴- تفسیر الطبری، طبری، محمد بن جریر طبری، متوفای ۳۱۰ هجری قمری
- ۱۵- تفسیر قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، متوفای ۶۷۱ هجری قمری
- ۱۶- ثواب الأعمال، شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، متوفای ۳۸۱ هجری قمری
- ۱۷- درالمنثور، سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، متوفای ۹۱۱ هجری قمری
- ۱۸- روضه کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، متوفای ۳۲۹ هجری قمری
- ۱۹- زاد المعاد، علامه مجلسی، محمد باقر، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری
- ۲۰- سفینه البحار، قمی، عباس بن محمد رضا، متوفای ۱۳۵۹ هجری قمری
- ۲۱- سنن أبی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، متوفای ۲۷۵ هجری قمری
- ۲۲- سنن الترمذی، ترمذی، محمد بن عیسی، متوفای ۲۷۹ هجری قمری
- ۲۳- سنن دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، متوفای ۲۵۵ هجری قمری
- ۲۴- سنن الکبری، بیهقی، احمد بن حسین، متوفای ۴۵۸ هجری قمری
- ۲۵- سنن النسائی، نسائی، احمد بن شعیب، متوفای ۳۰۳ هجری قمری
- ۲۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، متوفای ۶۵۶ هجری قمری
- ۲۷- صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل، متوفای ۲۵۶ هجری قمری
- ۲۸- صحیح المسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، متوفای ۲۶۱ هجری قمری
- ۲۹- الطبقات الکبری، ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع، متوفای ۳۳۰ هجری قمری
- ۳۰- عبدالله بن سبا، علامه عسکری، سید مرتضی، متوفای ۱۳۷۱ هجری قمری

- ۳۱- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، متوفای ۸۵۲ هجری قمری
- ۳۲- القرآن الکریم و روایات المدرستین، علامه عسکری، سید مرتضی، متوفای ۱۳۷۱ هجری قمری
- ۳۳- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، علی بن ابی الکریم، متوفای ۶۳۰ هجری قمری
- ۳۴- کنز العمال، متقی هندی، متوفای ۹۷۵ هجری قمری
- ۳۵- لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، متوفای ۸۵۲ هجری قمری
- ۳۶- محلی، ابن حزم، علی بن احمد، متوفای ۴۵۶ هجری قمری
- ۳۷- مروج الذهب، مسعودی، علی بن حسین، متوفای ۳۴۶ هجری قمری
- ۳۸- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، متوفای ۴۰۵ هجری قمری
- ۳۹- مسند، احمد بن حنبل، متوفای ۲۴۱ هجری قمری
- ۴۰- معالم المدرستین، علامه عسکری، سید مرتضی، متوفای ۱۳۷۱ هجری قمری
- ۴۱- الموطا، مالک بن انس، متوفای ۱۷۹ هجری قمری
- ۴۲- مغنی، ابن قدامة، عبدالله بن احمد، متوفای ۶۲۰ هجری قمری
- ۴۳- منتخب الأثر، صافی گلپایگانی، لطف الله، ۱۲ بهمن ۱۴۰۰
- ۴۴- میزان الاعتدال، ذهبی، محمد بن احمد، متوفای ۷۴۸ هجری قمری
- ۴۵- ینابیع الموده، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ۱۲۹۴ هجری قمری
- ۴۶- نقش ائمه علیهم السلام در احیای دین، انتشارات دانشکده اصول الدین، جلد ۵، چاپ ششم، زمستان ۱۳۹۸، علامه عسکری، سید مرتضی، متوفای ۱۳۷۱ هجری قمری